

## خوان هشتم

یکی از موفق‌ترین رهروان شعر نیمایی، مهدی اخوان ثالث (م. امید) است. اخوان با نشر مجموعه «زمستان» در سال ۱۳۳۵ نشان داد که در شعر حماسی و اجتماعی به شکل تازه‌ای از بیان دست یافته است. «خوان هشتم» از مجموعه «در حیاط کوچک پاییز در زندان» انتخاب شده است. او در این شعر با زبانی روایی، حماسی و با ویژگی‌های سبک خراسانی، پایان غم‌انگیز کشته شدن رستم و رخسار را به دست شغاد - برادر ناتنی رستم - از زبان نقال باز می‌گوید. رستم پهلوان حماسی شاهنامه، سرفراز و پیروز از هفت خوان گذشته، اینک در بُن چاه نیرنگ و غدر نابردار افتاده است و ...

... یادم آمد، مان،

داشتم می‌گفتم، آن شب نیز

سورتِ سرمایِ دی بیداد مای کرد.

و چه سرمایِ، چه سرمایِ!

باد برف و سوز و حشتانک

لیک، خوش بختانه آخر، سپناهی یا تم جانی  
کر چه بیرون تیره بود و سرد، هم چون ترس،  
قبوه خانه کرم و روشن بود، هم چون شرم...  
همگنان را خون گرمی بود.

قبوه خانه کرم و روشن، مردنقال آتشین پیغام،  
راستی کانون گرمی بود.

مردنقال - آن صدایش گرم، نایش گرم،

آن سکوتش ساکت و کیرا

و دمش، چومان حدیث آشنایش گرم -

راه می رفت و سخن می گفت.

چوب دستی متشا\* مانند در دستش،

مست شور و گرم گفتن بود.

صحۀ میدانک خود را  
تذوگاه آرام می سپود.  
همکنان خاموش،  
کرد بر کردش، به کردار صدف برگرد مروارید،

پای تاسر کوشش

«هفت خوان را زاد سرو مرو،

یابہ قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد

آن بریوۀ\* خوب و پاک آیین - روایت کرد؛

خوان ہشتم را

من روایت می کنم اکنون...

من کہ نامم ماث»

ہم چنان می رفت و می آمد.

هم چنان می گفت و می گفت و قدم می زد  
« قصه است این، قصه، آری قصه در دست  
شعر نیست،

این عیار مهر و کین مرد و نامرد است

بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست

بیج - هم چون پوچ - عالی نیست

این کلیم تیره سختی هاست

خس خون داغ سهراب و سیاوش ما،

روکش تابوت تختی هاست ...»

اندکی استاد و خاش ماند

پس هما و امی خروش خشم،

با صدای مرتعش، بخی رُبَر مانند و درد آلود،

خواند:

آه،

دیگر اکنون آن، عماد مکیه و امیرانشهر،  
شیر مرد عرصهٔ ناوردهای هول،

پور زال زر جهان پہلو،

آن خداوند و سوار خوش بی مانند،

آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید -

گم نمی شد از لبش بچند،

خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان،

خواه روز جنگ و خورده بهر کین سو کند

آری اکنون شیر ایران شهر

تتمت کرد حجتانی\*

کوہِ کولان، مردِ مردستان  
 رستمِ دستان،  
 درگتِ تاریکِ ژرفِ چاہِ پناور،  
 کشتہِ مہرِ سوبرکفِ دیوارہِ ہائشِ نیرہِ و خنجر،  
 چاہِ غدرِ ناجوانِ مردان  
 چاہِ پستان، چاہِ بیِ دردان،  
 چاہِ چومانِ ژرفیِ و پناش، بیِ شیریشِ ناباور  
 و عنمِ اکنیزِ و سگفتِ آور،  
 آرمیِ اکنونِ تہمتنِ بارِ حشِ غیرتِ مند،  
 دربنِ اینِ چاہِ آہِ ز شہرِ شیرِ و سنان، کم بود  
 پہلوانِ مہبتِ خوان، اکنون  
 طعمہِ دامِ و دمانِ خوانِ ہستم بود

ومی اندیشید

که نبایستی بگوید، هیچ

بس که بی شرمانه و پست است این تزویر.

چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ ...

بعد چندی که شودش چشم

رخش خود را دید

بس که خونش رفته بود از تن ،

بس که زهر زخم ما کارش

کو بی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می خوابید.

او

از تن خود بس بتر از رخس -

بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش .

رخش را می دیدومی پایید.

رخش، آن طاق عزیز، آن تایی بی همتا

رخش رخشنده

با هزاران یاد دای روشن وزنده...

گفت در دل: «رخش! طعلک رخش!

آه!»

این نخستین بار شاید بود

کان کلید کنج مروارید او کم شد.

ناگهان انکار

بر لب آن چاه

سایه ای را دید

او شعاد، آن نابرا در بود



که درون چه گم می کرد و می خندید

و صدای شوم و نامردانه اش در چاه سارکوش می چید....

بارخشم او به رخس افتاد - آما... وای!

دید،

رخس زیبا، رخس عنبرت مند

رخس بے مانند،

با هزارش یاد بود خوب، خوابیده است

آن چنان که راستی کوئی

آن هنراران یاد بود خوب در خواب می دیده است....

بعد از آن تاملتی، تاملی،

یال و رویش را

هی نوازش کرد، هی بوسید، هی بوسید،

رو به یال و چشم او مالید...

مرد تقال از صدایش ضحکه می بارید

و نگاهش مثل خنجر بود:

«نشست آرام، یال خوش در دستش،

باز با آن آخرین اندیشه ها سرگرم

جنگ بود این یا شکار؟ آیا

میزبانی بود یا ترنویز؟

قصه می گوید که بی شک می توانست او اگر می خواست

که شهادت برادر را بدوزد - هم چنان که دوخت -

با کمان و تیر

برد حتی که به زیرش ایستاده بود،

و بر آن برکته داده بود

و درون چه نکته می کرد

قصه می گوید

این برایش سخت آسان بود و ساده بود  
هم چنان که می توانست او، اگر می خواست،

کان کمذشت حسم خویش بکشاید  
و بنیاز دبه بالا، بردخته، کیره ای، سکنی

و فر از آید

و برپرسی راست، گویم راست

قصه بی سگ راست می گوید.

می توانست او، اگر می خواست.

لیک...»

تهران، دی ماه ۱۳۴۶



- ۱- شاعر صدای گرم و گیرای نقال را به «حدیث آشنای» او تشبیه کرده است؛ منظور وی از «حدیث آشنای نقال» چیست؟
- ۲- شاعر، چه تفاوتی بین شعر خود و دیگر سروده‌ها قائل شده است؟
- ۳- شاعر در مصراع «چاه چونان ژرفی و پهناش، بی شرمیش ناباور»، چه چیزی را توصیف می‌کند؟ چاه را یا بی شرمی را؟ توضیح دهید.
- ۴- خصوصیات چاهی را که شغاد برای کشتن رستم فراهم کرده است، بنویسید.
- ۵- در مصراع «کان کلید گنج مروارید او گم شد» منظور شاعر از «کلید گنج مروارید» چیست؟
- ۶- چند نمونه از ترکیب‌های زیبا و خوش‌آهنگی را که کاربرد بدیع و تازه دارند، بیابید.
- ۷- هفت خوان رستم را با توجه به داستان‌های شاهنامه مشخص کنید.

## صدای پای آب



سهراب سپهری شاعر و نقاش مشهور معاصر را باید از نخستین کسانی دانست که راه نیما را شناخت و به پیروی از او پرداخت.

زبان شعری سهراب در برخی اشعار او ساده و بی‌آلایش و در برخی دیگر، آمیخته با مضامین و مفاهیم عرفانی و فلسفی و همراه با نمادهایی است که محصول سفرها و آشنایی او با آیین‌های بودایی، برهمنی، اندیشه‌های

کریشنامورتی - عارف معروف معاصر هندی - و نیز اندیشه‌ی عرفای بزرگ ایرانی و اسلامی است. جز این، سهراب سپهری با ادبیات اروپایی نیز آشنایی داشت و ترجمه‌هایی چند نیز از او باقی مانده است.

زندگی سپهری، پس از ۵۲ سال در اردیبهشت ۱۳۵۹ با بیماری سرطان به پایان رسید. اشعارش در مجموعه‌ای به نام «هشت کتاب» منتشر شد.

صدای پای آب یکی از سروده‌های اوست. زبان روان، توصیف صادقانه‌ی دنیای عاطفی شاعر، تصویرهای بدیع و تازه، غافل‌گیری‌های شاعرانه (آشنایی زدایی)، ترکیب و موسیقی شعر و حتی بهره‌گیری از لغات عامیانه بر شکوه و تأثیر این شعر افزوده است. این سروده بلند را به دو قسمت می‌توان تقسیم کرد: در قسمت نخستین، شعر آمیخته‌ای از حس و عاطفه و آرمان شاعر است. آب در این شعر رمز خود شاعر است که آرام و تازه از هر گوشه و کناری عبور می‌کند و کاشان او در آغاز همان «کاشان» زادگاه اوست اما در قسمت دوم، دستگاه فکری و شعر فلسفی شاعر چهره می‌نماید و کاشان او به اندازه جهان وسعت می‌یابد و جهان در «نماد» کاشان تفسیر می‌شود. پایان شعر دعوتی است به درک درست عرفان و بهره‌گیری از آن.

صدای پای آب، شاید بیش از هر سروده‌ی دیگر آینه‌ی اندیشه و احساس سپهری باشد. در این جا قسمتی از این شعر بلند را می‌خوانیم.

اہل کاشانم

روزگارم بد نیست

تکہ نمانی دارم، خردہ ہوشی، سرسوزن ذوقی

مادری دارم، بہتر از برکِ درخت

دوستانی بہتر از آب روان

و خدائی کہ در این نزدیکی است

لائی این شب بونا، پای آن کاج بلند!...

من مسلمانم،

قبلہ ام یک گل سرخ<sup>۲</sup>

جانانازم چشمہ، مہرم نوراً

دشت، سجادہ می من<sup>۲</sup>

من وضو با تپش پنجره مای کیرم<sup>۵</sup>  
در نماز جریان دارد ماه، جریان دارد و طیف  
سنگ از پشت نمازم پیدا است...  
همه ذرات نمازم متبلور شده است<sup>۶</sup>

من نماز را وقتی می خوانم  
که اذانش را با د گفته باشد سر گل دست سرو  
من نماز را پی بکبیره الاحرام علف می خوانم  
پی «قد قامت» موج...<sup>۷</sup>

اهل کاشانم

پیشه ام نقاشی است

گاه گاهی قفسی می سازم بارگم، می فروشم به شما

تا به آواز شقایق که در آن زندانی است؛

دل تنهایی تان تازه شود.

چه خیالی، چه خیالی، ... می دانم

پرده ام بی جان است

خوب می دانم، حوض نقاشی من بی ماهی است ....

من نمی دانم

که چرامی گویند، اسب جوان نخمی است، کبوتر زیباست

و چرا در قفس، هیچ کسی گرس نیست.

کل شب در چه کم از لاله قرمز دارد؟

چشم ما را بایست، جور دیگر باید دید؛

کارمانست شناسایی «راز» کل سرخ،



# کارما شاید این است که میان گل نیلوفر و قرن پی آواز حقیقت بدویم.

کاشان، قریه چنار، تابستان ۱۳۴۳  
از «بهشت کتاب» (با تخلص)

## توضیحات



- ۱- شاعر، بین «شب بو و کاج» به لحاظ کوتاهی یکی و بلندی دیگری تضادی برقرار ساخته است.
- ۲- گل سرخ، گل آتش رنگ؛ نمادی از عشق، قلب انسان و زیبایی های جهان است.
- ۳- چشمه، نماد پاکی و جوشش و لطافت و روشنی است و نور نمادی از پرتو ایزدی.
- ۴- دشت در معنای مجازی، همه گستره زمین می تواند باشد.
- ۵- تپش پنجره ها، هجوم روشنایی به درون بر اثر باز شدن پنجره است. شاعر، با نور و روشنی وضو می گیرد. پنجره، دریچه ای است از درون به برون و نشانگر احساس و ارتباط است.
- ۶- نمازم هم چون ماه و طیف سرشار روشنی و زیبایی و مثل آب شفاف و زلال است. آن چنان که سنگ از درون آن پیداست؛ یعنی، خلوص نیت دارم.
- ۷- نمازم سرشار از لطافت است.
- ۸- شاعر وقتی نمازش را می خواند که همه عناصر طبیعت را در نماز ببیند. از دیدگاه عرفان، همه پدیده ها در حال تسبیح و عبادت هستند.

۹- شاعر آن چه را که در نقاشی ممکن نیست - آواز خواندن شقایق آن هم در قفس - در عالم شعر ممکن ساخته است. آواز شقایق زندانی در قفس، نغمه عاشقانه قلبی است خونین که چون پرنده در قفس پرده نقاشی گرفتار است (این قسمت، آرزوی تحقق نیافته شاعر را نشان می دهد).

۱۰- باید در دیدن های خود تجدید نظر کنیم و دیوار آموخته ها و شنیده ها و عادت ها را فرو بشکنیم.

۱۱- گل نیلوفر رمز عرفان است. وظیفه ما شاید این باشد که میان آموخته های عرفانی و رهاوردهای عصر جدید، گوش به آواز حقیقت بسپاریم.

## خودآزمایی



- ۱- در دو شعر «آب را گل نکنیم» و «صدای پای آب» چه مضمون مشترکی درباره خدا دیده می شود؟
- ۲- مفهوم این جمله زیبای آندره ژید نویسنده فرانسوی با کدام قسمت از شعر ارتباط معنایی دارد؟ «بکوش تا عظمت در نگاه تو باشد نه در آن چه بدان می نگری»
- ۳- کدام کلمات در این سروده سهراب سپهری مفهوم کلیدی دارند؟
- ۴- نوع توصیف سپهری را (خیالی، نمادی و واقع گرا) مشخص کنید.
- ۵- هنر دیگر سپهری جز شعر، نقاشی است. سپهری در کدام بخش از این شعر، شعر و نقاشی را با هم در آمیخته است؟
- ۶- چند نمونه از تعبیرات عامیانه را در این شعر سهراب سپهری پیدا کنید.
- ۷- شاعر در شب بو و کاج چه خصیصه هایی را جست و جو می کند؟
- ۸- این شعر مشهور سعدی «مرغ تسبیح گوی و من خاموش» با کدام قسمت شعر سپهری ارتباط معنایی دارد؟

## پیش از تو...



سلمان هراتی (۱۳۶۵-۱۳۳۹) از شاعران توانای پس از انقلاب اسلامی است، وی در باروری شعر پس از انقلاب سهمی ویژه داشت. روانی زبان و بهره‌گیری و تأثیرپذیری از محیط و فضای معنوی انقلاب و اندیشه بویا از ویژگی‌های شعر هراتی است. اشعار او در سه مجموعه به نام‌های «از آسمان سبز»، «از این ستاره تا آن ستاره» و «دری به‌خانه خورشید» به چاپ رسیده است. شعر زیر از مجموعه «دری به خانه خورشید» وی انتخاب شده است.

شب مانده بود و جرات فردا شدن نداشت

اما دروغ، زهره دریا شدن نداشت

حتی علف اجازه زیبا شدن نداشت

بی تو ولی زمینه پیدا شدن نداشت

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت

بیار بود رود در آن برزخ کبود

در آن کویر سوخته، آن خاک بی بهار

گرم بود در عمیق زمین شانه بهار

دل با اگر چه صاف، ولی از بهر اس سنگ  
آئینه بود و میل تماشا شدن نداشت

چون عقده ای به بغض فرو بود حرف عشق

این عقده تا همیشه سروا شدن نداشت

### توضیح

در این شعر که خطاب به امام خمینی (ره) سروده شده، شاعر به توصیف عصر پیش از انقلاب و خفقان حاکم بر آن پرداخته است.

### خودآزمایی

- ۱- منظور کلی بیت پنجم چیست؟
- ۲- شاعر از کدام عناصر طبیعی برای توصیف بهره گرفته است؟
- ۳- منظور از «برزخ کبود» چیست؟
- ۴- این شعر از کدام نوع توصیف به شمار می آید؟